

شوق روزنامه

خط و نقطه

گزارش نشستی باطراح مطرح سونیسی

یک روز ویژه با «ملک ایمبودن»

ملیحه صحر اگر د

«ملک ایمبودن»، طراح و عکاس شناخته‌شده سوئیسی که به دعوت بنیاد میز و به مناسبت برگزاری یازدهمین مراسم سالگشت زنده‌یاد استاد «مرتضی ممیز»، به تهران آمده بود، در جمع دوستدارانش در مدرسه ویژه حضور یافت. در این نشست مجید عباسی و آریا کسایی به گفت‌وگو و نقد و نظر با وی پرداختند. این دومین حضور «ملک ایمبودن» پس از ۱۲ سال در ایران است.

ملک ایمبودن از فعالیت در سه زمینه طراحی پوستر، طراحی کتاب و عکاسی گفت و اینکه اغلب آثارش هم از ترکیب این سه هستند. او ابتدا تحصیلاتش در زمینه معماری داخلی بود و چند سال بعد در زمینه طراحی گرافیک به تحصیلاتش ادامه داد. او در بازل و میلان چندسالی مشغول به کار بود و به سبب همین فعالیت بر زبان ایتالیایی نیز مسلط شد. پس از دو سال به سوئیس بازگشت و فعالیتش را در آنجا از سر گرفت.

ملک ایمبودن در دانشگاه‌های گوناگون مانند برن، لوتسرن و زوریخ تدریس می‌کند. او تاکنون برای سخنرانی به پکن، تاییه، مسکو، نیویورک، پاریس، برنو، کراکوف و تهران دعوت شده است. علاوه بر این، به عنوان استاد میهمان در رشته‌های عکاسی و طراحی گرافیک برای مدت زیادی در کارلسروهه تدریس کرده و از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷ نیز استاد میهمان در رشته عکاسی و طراحی گرافیک در دانشگاه هنر برلین بوده است.

ملک ایمبودن در خانه پدر کشاورزش در شهر بوخس در مرکز سوئیس، که با کوه‌های سرسبز و زیبا احاطه شده، زندگی می‌کند. نمایش آثارش را با اولین پوسترش که با موضوع حفاظت از جنگل طراحی کرده بود آغاز کرد و در ادامه به بررسی آثارش و پاسخ به سؤالات حاضران پرداخت. ایمبودن درادامه به نمایش دو مجموعه زیبا و بسیار خاص از عکس‌هایش پرداخت. اولین مجموعه حاصل ۲۰ سال عکاسی از افرادی بود که در اطراف او زندگی می‌کردند و علاوه بر بهره‌مندشدن از کالری‌های موجود در شهر تهران، این امکان را داشته باشم تا با مخاطبان خارج از ایران هم در ارتباط باشم. فضای مجازی به من کمک می‌کند به جای اینکه شما با دشواری در فضای مجازی به من دیدن کنید، من به راحتی در فضای مجازی به شما حضور یابم. در فضا مجازی، امکان تجربه‌سنجی و ارزیابی بسیار آسان‌تر و به‌روزر است؛ چراکه از آخرین خواسته‌های مخاطبان خود مطلع می‌شوید.

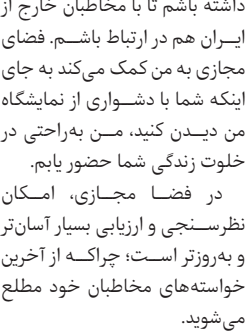
مکعب مجازی

چرا نمایشگاه آنلاین



بهزاد شیشمه‌گران

با ظهور شبکه‌های عظیم اجتماعی از سه سال پیش، مجالی یافتم تا از این پدیده شکست‌انگیز برای عرضه آثارم با آزادی بیشتر در فضای تجسمی، بدون محدودیت‌های حاکم بر دیگر رسانه‌ها، به‌راحتی و باسرعت، در هر موقعیتی از شبانه‌روز، استفاده کنم و آثارم را با مخاطبان وسیع‌تری به اشتراک بگذارم. فضای مجازی به من کمک می‌کند تا در لحظه به مسائل پیرامونم واکنش نشان دهم. فضای مجازی به من کمک می‌کند این حقیقت نامیدکننده و ناهنجار ترافیک تهران را تا حدود زیادی برای مخاطبان خود تسهیل کنم. فضای مجازی به من کمک می‌کند بدون تعطیلی، بدون سرما و گرما و فراتر از مرزهای جغرافیایی، از این دشواری عظیم عبور کنم و تصویر با مطلب مدنظر خود را در یک‌ثانیه با صداها و حتی هزاران نفر در سراسر جهان به اشتراک بگذارم. فضای مجازی به من کمک می‌کند علاوه بر بهره‌مندشدن از کالری‌های موجود در شهر تهران، این امکان را داشته باشم تا با مخاطبان خارج از ایران هم در ارتباط باشم. فضای مجازی به من کمک می‌کند به جای اینکه شما با دشواری در فضای مجازی به من دیدن کنید، من به راحتی در فضای مجازی به شما حضور یابم. در فضا مجازی، امکان تجربه‌سنجی و ارزیابی بسیار آسان‌تر و به‌روزر است؛ چراکه از آخرین خواسته‌های مخاطبان خود مطلع می‌شوید.



می‌شوید.

در فضای مجازی، هم با آدم‌های خاص و درجه‌یک و نظرات سازنده و خوشان روبرو می‌شوم و هم آدم‌های عام با اظهارنظرهای ناشیانه. فضای مجازی در کاهش هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی، به من کمک می‌کند. فضای مجازی به‌طور چشمگیری در کاهش مصرف منابع سوختی برای وسایل نقلیه، کاهش آلودگی هوا، کاهش استهلاك وسایل نقلیه، کاهش رفت‌وآمدهای غیرضروری و به دنبال آن، آرامش روانی بیشتر برای افراد جامعه، کمک می‌کند. فضای مجازی، هزینه‌های هنگفت چاپ و نشر را نیز به‌شدت کاهش داده و بنابراین در استفاده از منابع زیست‌محیطی لازم برای تولید کاغذ نیز صرفه‌جویی‌های بسیاری انجام می‌دهد.

در پایان، لازم به ذکر است، اشاره کنم از هفت نمایشگاه مدتی که در دانشگاه‌های مختلف برخی از آن عکس‌ها پرداخت و نمونه اولیه کتاب عکس‌ها را به من نشان داد. مشاهده آن عکس‌ها من را بسیار تحت‌تأثیر قرار داد و تصمیم به برگزاری نمایشگاه و همچنین طراحی و چاپ کتابی برای نمایش آن مجموعه گرفتم که اتفاقاً استقبال زیادی هم از آن شد.

درادامه با توجه به تجارب ملک ایمبودن در زمینه تدریس و آموزش سؤالاتی در ارتباط با شیوه و متدهای آموزشی و میزان اهمیت مراای مانند ایده‌پردازی، تایپوگرافی و طراحی در مدرسی همچون مدرسه لوتسرن سوئیس پرسیده شد. به مناسبت برگزاری یازدهمین مراسم سالگشت زنده‌یاد استاد «مرتضی ممیز» از تاریخ ۵ تا ۱۲ آذر در نگارخانه «مرتضی ممیز» خانه هنرمندان ایران اتودها و طرح‌های اولیه برخی از نشانه‌های طراحی‌شده او و همچنین در نگارخانه‌های «زمستان» و «پاییز» پوسترهای ملک ایمبودن و در نگارخانه «میرویان» کنیده‌ای از آثار شاگردان ایمبودن به نمایش درآمد.



عکس: فرزاد ششیمی

بودم و بعد از خدمت، به طور جدی به آن ادامه دادم.

❧ **دوران همکاری‌تان با خانم سیحون بعد از این آغاز شد؟**

بله، همان روزها بود که پیشنهاد همکاری تالار قندزیر با گالری سیحون شکل گرفت و این دو گالری به صورت مشترک با یکدیگر کار کردند. من آثارم را به گالری سیحون می‌بردم و این آثار در آنجا به فروش می‌رسید. بعد از آن به صورت مرتب از طرف گالری سیحون از من کار می‌خواستند که همین مسئله باعث شد همکاری من با تالار قندزیر کم‌رنگ‌تر شود، البته همان زمان هم مدیریت هنری نمایشگاه‌های قندزیر را انجام می‌دادم. سال ۵۴ هم یک نمایشگاه گروهی به همراه خانم اعتمادی و آقای پاکباز در تالار قندزیر برگزار کردیم که آثار من را نخست‌وزیر وقت خریداری کرد. چندی بعد تالار قندزیر به خیابان بخارست نقل مکان کرد که به دلیل دورشدنش از فضای دانشگاه تهران، با کاهش بازدیدکننده مواجه شد. پس از آن دیگر مرتب با خانم سیحون کار می‌کردم و زمانی که ایشان گالری «لوتِرک» را احداث کردند، آثارم را به گالری جدیدشان تحویل می‌دادم. آن روزها همه می‌گفتند من جزء پر فروش‌ترین نقاش‌های دوره هستم.

❧ **همان سال‌ها نمایشگاهی در بال سوئیس برگزار شد که برای هنرمندان ایرانی اتفاق مهمی بود. شما چرا در آن نمایشگاه شرکت نکردید با وجود اینکه دعوت شده بودید؟**

من هم یک اثر به این نمایشگاه فرستادم. در آن زمان رئیس‌دفتر گالری لوتِرک عوض شد و آقای آغداشلو به این سمت رسید. آقای آغداشلو عملاً هیچ کاری نکرد چون‌ایشان بیشتر به دنبال بوروکراسی بود ولی پیش از ایشان آقای شیروانو رئیس‌دفتر بود که کارش جنبه فرهنگی داشت و انجمن نقاش‌ها را خود ایشان راه‌اندازی کرد. در آن حول‌وحوش بود که برنامه نمایشگاه بال سوئیس مطرح شد. آن زمان چند شرکت تصمیم گرفتند هزینه هنرمندان را متقبل شوند و آنها را به نمایشگاه بال ببرند. دراین‌میان من تنها کسی بودم که به این نمایشگاه نرفتم ولی اثری را فرستادم که این اثر تنها تابلوی هنرمندان ایرانی بود که در آنجا به فروش رفت.

❧ **شرایط و اوضاع کاری‌تان در سال‌های اول پس از انقلاب چقدر تغییر کرد؟**
در ابتدای انقلاب، فعالیت‌م را کم‌کردم چون آن زمان جو به‌گونه‌ای بود که کسی دیگری را نمی‌شناخت. آن زمان دوره نقاشی مینیاتور مدرن بود و در نقاشی‌ها از رنگ‌های محدودی استفاده می‌شد. هنرمندان آن دوره سعی می‌کردند فضای تصویرسازی را تر ترزین کنند ولی من به این عرف، مقید نبودم و مانند نقاشی‌های ژاپنی، بخشی از فضا را خالی می‌گذاشتم. بیشتر از گچ‌بری‌های دوره سلجوقی تأثیر گرفته بودم و می‌خواستم چیز جدیدی ارائه دهم. سپس کارهای طبیعت بی‌جان را شروع کردم که آن آثارم خیلی خوب به فروش می‌رفت. در آن دوره برخی از آثار من به فروش می‌رسید اما به‌طورکلی اوضاع فروش تابلوهای تجسمی خوب نبود. یادم می‌آید یعقوب امدادیان دو اثر مرا به نمایشگاه نیاوران برد و برگرداند، سپس یک اثر به خانم سیحون دادم تا در نمایشگاه بگذارد ولی مدیر آن گالری تاریخ نمایشگاه را عوض کرد و من هم برگشت. همچنین یک اثر به نمایشگاهی در وزارت کار تحویل دادم که درنهایت آن را با نامه‌ای که روی آن نوشته بودند «حضورتان سپاسگزاریم»، به من برگرداندند. بعد از آن دیگر با هیچ نمایشگاهی همکاری نکردم و آثارم را در خانه‌ام به فروش می‌رساندم. حتی در آن شرایط هم یک‌بار دیگر به اصرار آقایان داریوش کیارس، مهاجر و همچنین آقای حامدی، قبول کردم در گالری «دی» نمایشگاه بگذارم ولی مدیر آن گالری تاریخ نمایشگاه را عوض کرد و من هم تصمیم گرفتم قید آن نمایشگاه را بزنم.

❧ **این روند تا چه زمانی ادامه پیدا کرد؟**

یک روز آقای داریوش کیارس به من گفت مسئول گالری «آب‌انبار» مشتاق است تو را ببیند و برایت نمایشگاه برپا کند. آن زمان رفتم و محیط گالری را دیدم که هنوز تکمیل نشده بود و ساخت‌وساز آن ادامه داشت. از این ماجرا یک سال گذشت تا اینکه خانم آریا از طرف همین گالری با من تماس گرفت و گفت با آقای پاکباز صحبت کرده‌ام تا برای شما یک نمایشگاه افتتاح کنیم. من آقای پاکباز را به عنوان برادر خودم می‌دانم و به خاطر ایشان پیشنهاد برگزاری نمایشگاه را پذیرفتم. در ادامه با خانم آریا صحبت کردم که ایشان گفت هدف من بازبانی هنرمندان قدیمی است که من از گفته‌شان استقبال کردم و یک‌سری از آثار گذشته‌ام را تنظیم و آماده کردم و به ایشان تحویل دادم. خانم آریا به همراه زده بهمن‌پور به منزل من آمدند و درباره انتشار کتاب من به گفت‌وگو نشستیم و درنهایت قراردادی را برای انتشار این کتاب امضا کردیم. چندی بعد مجوز چاپ این کتاب دریافت و به صورت رسمی منتشر شد.

❧ **دو معضل امروزی هنرهای تجسمی، افتادن در دام فروش و جمع‌کردن رزومه است. امروزه نمایشگاه‌های متعددی در سطح شهر برگزار می‌شود که خیلی‌هایشان کارایی لازم را ندارند. درحالی‌که اگر این تعداد محدودتر شود، شاید تأثیرگذاری آن بیشتر باشد و تولید را هم با ارزش‌تر جلوه دهد. نظر شما دراین‌باره چیست؟**

در خارج هم وقتی آتلیه‌های نقاشی تأسیس شد، کارایی‌شان به عنوان محلی برای تولید نقاشی نبود و از آنها فقط برای فروش استفاده می‌شد. حتی در دوره امپرسیونیست‌ها نیز بلژوگن با وئسان ونگوگ چنین شرایطی را داشتند و خودشان برای فروش آثارشان دست به کار می‌شدند. در گذشته وقتی مدارس هنری یا دانشگاه‌های ادبیات تشکیل شد، برای آنکه هنرمندان بتوانند کرسی استادی داشته باشند، یک‌سری دوره‌ها برای کارلندها گذاشته شد تا مانند دوره‌های اترن برای پزشکی، متقاضیان درجه استادی هنر نیز این دوره‌ها را بگذرانند و سپس بتوانند به عنوان استاد در مدارس و دانشگاه‌ها فعالیت کنند. بنابراین آنها این سیستم را شایع کردند و این روش به یک مد تبدیل شد و تاکنون هم استفاده می‌شود درحالی‌که به جای شیوع این مد غلط، باید هر کدام از آنها را حدود یک هفته به کار می‌گرفتند تا خودشان را در لحظه نشان دهند.

ادامه در صفحه ۱۴

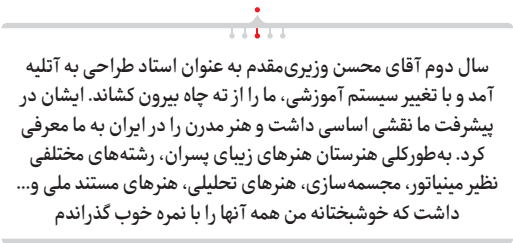
تئوری نزد استاد ادبیات آن هنرستان برابم گذاشتند که با مساعدت‌های ایشان توانستم زبان فارسی را به طور کامل آموزش ببینم. پس از آنکه بر زبان فارسی مسلط شدم، دیگر کار در هنرستان برابم راحت شد.

❧ **همان سال با آقای وزیری‌مقدم آشنا شدید؟ در جایی خواندم برخورد شما با ایشان نقش بسزایی در روند حرکت شما در عالم هنر داشت؟**

سال دوم آقای محسن وزیری‌مقدم به عنوان استاد طراحی به آتلیه آمد و با تغییر سیستم آموزشی، ما را از ته چاه بیرون کشاند. ایشان در پیشرفت ما نقشی اساسی داشت و هنر مدرن را در ایران به ما معرفی کرد. به‌طورکلی هنرستان هنرهای زیبای پسران، رشته‌های مختلفی نظیر مینیاتور، مجسمه‌سازی، هنرهای تحلیلی، هنرهای مستند ملی و… داشت که خوشبختانه من همه آنها را با نمره خوب گذراندم. من حین تحصیل در هنرستان، در سال ۴۳ به همت آقای وزیری در گالری صبا یک نمایشگاه برگزار کردم که اولین نمایشگاه یک هنرجو محسوب می‌شد. به‌همین‌دلیل در روزنامه کیهان و یک مجله دیگر حسابی به ما حمله کردند که این مسئله باعث ناراحتی آقای وزیری شد و ایشان پیکری‌های مختلفی دراین‌باره انجام داد. پس از آنکه از هنرستان هنرهای زیبای پسران فارغ‌التحصیل شدم، به پیشنهاد دوستان در آتلیه ونگوگ به تدریس طراحی پرداختم. البته هم‌زمان کلاس‌های خصوصی هم داشتم و با پیشنهاد استادانم، به برخی از هنرجویان، طراحی آموزش می‌دادم. سپس در کنکور هنرکده هنرهای تزینی شرکت کردم و دوباره در بخش عملی به نمره یک رسیدم، گرچه طبق معمول در بخش تئوری به توفیقی نرسیدم، ولی استادان هنرکده که در هنرستان هنرهای زیبا هم تدریس می‌کردند، دکتر کیا، رئیس هنرکده را راضی کردند تا من را ثبت‌نام کند. به یاد دارم یک درس به نام «تاریخ خط» داشتیم که در آن باید همه خطوط تاریخ را یاد می‌گرفتم، من در پایان سال نمره این درس را کامل گرفتم. یک روز آقای دکتر کیا به کلاس ما آمد و از بچه‌ها تقدیر کرد. بعد از اینکه ایشان از کلاس خارج شد، من سریع‌تر خودم را به ایشان رساندم و گفتم یادتان می‌آید من را به خاطر همین درس تئوری ثبت‌نام نمی‌کردید؟ ایشان گفتند بله. یادم می‌آید و اصلاً برای همین به کلاس‌تان آمدم تا از شما تقدیر کنم. سال اول حضورم در هنرکده را حسابی سفت گرفتم و فقط درس خواندم اما از سال دوم (۱۳۴۶) دیگر تصمیم گرفتم بیرون از هنرکده به فعالیت بپردازم.

❧ **خروج شما از هنرکده با آشنایی‌تان با آقای پاکباز و جودت همراه شد؟**

بله، از طریق یکی از دوستانم در هنرکده، به آقایان جودت و پاکباز معرفی شدم تا با سازمان گرافیک متعلق به ایشان کار کرده و در گالری «فردین» نمایشند و بگذارم. من در آن زمان این دو بزرگوار را نمی‌شناختم ولی به محض ورودم به گالری، شروع به کار کرده و نمایشگاه‌های مختلفی برگزار کردم. برنامه و هدف آقایان جودت و پاکباز، فروش تابلوها نبود، زیرا آنها معتقد بودند فروش اثر هنری به هنرجو لطمه می‌زند و باعث می‌شود فعالیتش کمتر شود. باین‌حال، یک روز آقای زازه تائبایی آمد و یک تابلوی من را از آقایان پاکباز و جودت خریداری کرد.



❧ **سال دوم آقای محسن وزیری‌مقدم به عنوان استاد طراحی به آتلیه آمد و با تغییر سیستم آموزشی، ما را از ته چاه بیرون کشاند. ایشان در پیشرفت ما نقشی اساسی داشت و هنر مدرن را در ایران به ما معرفی کرد. به‌طورکلی هنرستان هنرهای زیبای پسران، رشته‌های مختلفی نظیر مینیاتور، مجسمه‌سازی، هنرهای تحلیلی، هنرهای مستند ملی و… داشت که خوشبختانه من همه آنها را با نمره خوب گذراندم**

در این حین من یک کار در فروشگاه فردوسی متعلق به وزارت فرهنگ و هنر پیدا کردم و صبح‌ها را هم به کار در آنجا اختصاص می‌دادم، بعدازظهرها هم به سازمان گرافیک می‌رفتم و خلاصه از درس و همه‌چیز زده بودم. هفت‌رفته همکارانم در سازمان گرافیک از کارشان کم کردند و عده‌ای از آنها رفتند تا بیشتر بار آنجا روی دوش من بیفتد. بعد از مدتی آقای میرحسین موسوی به تالار آمد و به دلیل افکار و عقاید متفاوتی که داشت، همه اهداف و برنامه‌های گروه را تغییر داد. ایشان به‌زودی نظر همه را جلب کرد. البته من از اوضاع جدید خوشم نمی‌آمد اما همچنان به‌دلیل آنکه به هدف گروه یعنی ایجاد هنر نو ایرانی، خدش‌های وارد نشود، کارم را در سکوت ادامه می‌دادم. آن زمان هنوز تالار قندزیر از شرایط بسیار خوبی برخوردار بود و به دلیل آنکه ساختمان آن روبه‌روی دانشگاه فنی دانشگاه تهران قرار داشت، اکثر دانشجویان را به عنوان بازدیدکننده در خودش می‌دید. سال ۴۸ به همراه آقای جودت، شهلا پور، بهرام روحانی و پاکباز یک نمایشگاه گروهی برگزار کردیم که هر کدام تابلوهای بزرگ ارائه دادیم. من به آن نمایشگاه پنج مجسمه بزرگ و نقش‌برجسته‌های یک در یک‌ونیم متر و یک در یک‌متر تحویل نمایشگاه دادم. همان سال یک فرسک سه در دوازده متر برای مجلس کار کردیم که طرح آن را یک پاکباز کشید و من به همراه خانم پروانه اعتمادی، آقای بهرام روحانی و آقای جودت کار طراحی آن را انجام دادیم که البته ۷۵ درصد این کار از سوی من انجام شد. زمانی که طراحی این فرسک به پایان رسید، آن را بردیم و نصب کردیم. حین کار روی این فرسک، یک روز آقای کامران دیا از طرف خانه هنر به تالار قندزیر آمد و دو مجسمه از من خرید. به خاطر کاری که در تالار قندزیر داشتم، دیگر اصلاً به دانشگاه نمی‌رسیدم و کلاس‌هایش را نمی‌رفتم. دراین‌بین حتی برای آنکه بتوانم موقعیت شغلی‌ام را بهتر کنم، دوره تخصصی گرافیک را به مدت کوتاهی در هنرستان گذراندم و مدرک آن را گرفتم. از جایی به بعد دیگر ناچار شدم مدرکم را از هنرکده بگیرم تا به سربازی بروم. سپس در سال‌های ۴۹ و ۵۰ برای سربازی به شهر شیراز رفتم و در همه این دو سال به تغییر برنامه کار‌ام فکر کردم.

❧ **از این به بعد کار با متزیال سیمان را آغاز کردید؟**

زمانی که از خدمت برگشتم، کار با متزیال سیمان را پیش گرفتم. هم کار با سیمان را در سال ۴۳ به صورت آماتور و در سال ۴۷ به صورت حرفه‌ای آغاز کرده

علیرضا بخشی استوار: کارنیک درهاکوپیان (Garnik Derhakopian) در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در روزهای رونق گالری‌ها و نمایشگاه‌های نقاشی جایگاهی ویژه در فضای هنری ایران به دست آورد. او که پس از آشنایی با روین پاکباز و محمدرضا جودت به تالار قندزیر راه یافت، از تأثیرگذارترین هنرمندان در گرگرم ورود هنر مدرن به ایران است. تأسیس گالری سیحون در سال‌های دهه ۵۰ شمسی نام او را بیش‌ازپیش بر سر زبان‌ها انداخت و او در همان زمان به عنوان هنرمندی شناخته می‌شد که آثارش بیشترین درصد فروش را داشت. درهاکوپیان بعد از انقلاب اسلامی و به دلیل تغییرات متعددی که در سیستم هنری کشور به وجود آمد از صحنه جدی هنرهای تجسمی کنار کشید و به خلق آثار هنری در خلوت خود روی آورد و هم‌زمان از طریق معماری کسب درآمد کرد؛ خلوتی که ۲۸ سال به طول انجامید. او معتقد است با وجود اینکه سال‌ها در مجامع هنری شرکت نکرده ولی حضور در مجامع اجتماعی برایش به منزله هنر بوده و فرهنگ و شناخت خانه و میهن یکی از ارکان اصلی کار هنرمند است. به اعتقاد او، اگر آثار یک نقاش زمان‌محور نباشد، هر زمان که به نمایش گذاشته شود، موفق خواهد بود. نمایش آثار درهاکوپیان با عنوان «حضور هنرمند غایب: بازخوانی هنر مدرن ایران، که این روزها در گالری‌های آریا و ماه مهر به نمایش در آمده، بهانه‌ای برای گفت‌وگو با این هنرمند شد.

❧ **شما با وجود حضور فعالی که در سال‌های قبل از انقلاب در عرصه جدی نقاشی داشتید، نزدیک ۲۸ سال است از فضای نمایشگاهی دور بوده‌اید. قبل از اینکه بخواهیم به کنکاش درباره این غیبت بپردازیم مایلیم کمی از گذشته صحبت کنیم و از اینکه شما چگونه وارد عرصه هنر شدید و علاقه‌مندی‌تان به نقاشی از چه زمانی آغاز شد؟**

من متولد ۱۳۲۳ در مراغه هستم و تولدم با پایان جنگ جهانی دوم مصادف شد. آن زمان مراغه تارارم و از جوانب مختلف داخلی و خارجی تحت فشار بود. زندگی در زمستان مراغه بسیار سخت بود و مشکلات فراوانی در رفت‌وآمد به این شهر وجود داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد، شرایط بهتر شد و تحول مثنی در آذربایجان به وجود آمد. این تحولات رفته‌رفته به کاهش میزان بیماری‌های سختی مانند مالاریا، وبا و بیماری‌های چشمی کمک کرد و از طرفی موجبات ارتقای سطح مدارس را نیز فراهم آورد. یادم می‌آید پس از کودتا به‌مرور مדיاهای سمعی و بصری وارد مدارس شد و مباحث بهداشتی را به دانش‌آموزان آموزش می‌دادند. دانش‌آموزان نیز سپس از تعطیلی مدارس به خانه می‌رفتند و این آموزش‌های بهداشتی را به اهالی خانواده منتقل می‌کردند. در دهه ۳۰ از جایی به بعد بخشنامه‌ای به مدارس رسید و طبق آن، همه دانش‌آموزان ملزم شدند به زبان فارسی صحبت کنند. بنابراین معلم‌هایی از تهران به آذربایجان منتقل شدند تا زبان فارسی را در میان دانش‌آموزان رواج دهند. این مسئله برای همه دانش‌آموزان بالاخص من که ارمنی بودم، کار بسیار دشواری به نظر می‌آمد. من زبان ارمنی را بلد بودم و کتاب‌های عربی و انگلیسی را هم در یک منطقه ترک‌نشین می‌خواندم و حالا لازم بود زبان فارسی را هم یاد بگیرم. سیستم آموزشی وقت مدارس خیلی مشکل داشت و به روحیه دانش‌آموزان لطمه‌ای جدی وارد می‌کرد و مسائل بغرنجی برای آنها به وجود می‌آورد. این مسائل در من هم به‌شدت نفوذ کرده و تفکراتی را برهم ریخته بود. علاقه به نقاشی از همان زمان حضورم در کودستان به صورت غریزی در من وجود داشت. من در آن سنین تحت‌نظر معلم‌های مدارس نقاشی می‌کردم، البته آنها تخصص نقاشی نداشتند و صرفاً بنا بر اقتضای شغلی‌شان در این زمینه آموزش مختصری دیده بودند. یادم می‌آید وسایل نقاشی به‌سهولت قابل تهیه نبود و من همیشه برای خرید این ابزار همراه با یکی از اقوام به تبریز می‌رفتم. در آن شرایط رنگ‌ها خیلی محدود بود و بیشتر آثار روی چوب، کاشی و سنگ نقاشی می‌شد و من حتی بوم را نمی‌شناختم. به‌هرحال، من در این شرایط کارم را انجام می‌دادم تا اینکه برای ادامه تحصیل خواهران و برادرانم و شرکت‌کردن در کنکور، هنرستان را برای تهران شدم.

❧ **از برگزاری کنکور هنرستان هنرهای زیبا چگونه مطلع شدید؟**

من آگهی کنکور هنرستان زیبای پسران را در روزنامه کیهان دیده بودم و همه هدفم قبول‌شدن در این کنکور بود. دستت بر قضا دومین روزی که ما در تهران مستقر شدیم، مصادف با روز برگزاری کنکور بود. آن روز برای شرکت در آزمون به محل برگزاری کنکور رفتم که در آنجا از من خواستند یک‌سری طراحی بانه‌ای بکنم. ولی چون هیچ شناختی نسبت به طراحی نداشتم، به هیچ چیزی دست نزدم و به خانه برگشتم. بعد از آنکه در این آزمون شکست خوردم، فقط سعی کردم به دنبال آموزش طراحی بروم که این اتفاق با معرفی من از سوی یکی از همسایه‌ها ما به آقای علی رخسار اتفاق افتاد. آقای رخسار از شاگردان کمال‌الملک و کارشان بیشتر با سنگ‌ریزه‌ها بود. ایشان سنگ‌های رنگی را جمع و جوری خردشان می‌کرد که به‌سان آثار رم و یونان باستان، تشخیص آنکه سنگ یا دانه‌های رنگ هستند را بسیار دشوار می‌کرد. خانه آقای رخسار پر از پرتله‌های منظر اطراف تهران بود که ایشان با سنگ کار کرده بود. البته ایشان نقاشی‌های رنگ‌روغن زیادی هم داشت و به گفته خودش، در یک نمایشگاه بین‌المللی بالاتر از پیکاسو به رتبه نخست رسیده بود و مدال طلای آن نمایشگاه را هم در خانه‌اش نگهداری می‌کرد. به‌هرحال، مدتی را پیش ایشان تعلیم دیدم تا اینکه مرا به هنرستان کمال‌الملک و نزد آقای علی شیخ معرفی کرد و آقای شیخ هم وقتی نامه آقای رخسار را دید، اجازه داد در آنجا مشغول شوم. روز دوم پس از ثبت‌نام در هنرستان کمال‌الملک، وسایلم را از خانه به آتلیه بردم و شروع به کار کردم. من بعدازظهرها را به کلاس می‌رفتم و صبح‌ها کار طراحی انجام می‌دادم تا بتوانم در کنکور سال آینده هنرستان هنرهای زیبای پسران موفق شوم. در هر صورت یک سال را در هنرستان کمال‌الملک آموزش دیدم و سپس در کنکور هنرستان زیبای پسران شرکت کردم و در بخش عملی آن رتبه اول شدم، البته من در بخش تئوری این کنکور هیچ چیزی ننوشتم ولی کمسیون‌کی که استادان هنرستان تشکیل دادند، من را به خاطر استعدادم در نقاشی پذیرفتند و یک کلاس